

نیم نگاهی به

سراچه آوا و رنگ

سیدعلی ملکوتی

شامل درآمد/ ۸-۱؛ چامه‌ها/ ۱۹۹-۸؛ ترکیب‌بند/ ۱۹۹؛
غزل‌ها/ ۲۱۸-۲۵۶؛ قطعه‌ها/ ۲۵۹-۲۶۰؛ چارانه/ ۲۶۸-۲۶۹؛
فرهنگ واژگان/ ۲۷۳؛ برگزیده کتاب‌شناسی خاقانی/ ۲۷۵.

احمد کسروی سال‌ها از عمر خود را مشقت به در بسته
گرفت؛ رنج خود برد و زحمت فارسی‌زبانان افزود که: «در پی
زبان پاکم، زبانی سره که واژه بیگانه در آن نباشد.» او که تعصب
را در تمام زمینه‌های دانش روانمی‌دانست، خود دچار تعصبی
دست و پاگیر شد که تا پایان عمر از آن رهایی نیافت. ستیز با
واژه‌هایی که بیش از هزار سال در عرصه زبان و ادب فارسی
جواز ورود یافته و در گسترش و غنای آن سهم داشته‌اند، تلاشی
بیهوده است. شماری از واژه‌های زبان عربی به تدریج از قرن
سوم به بعد، مانند دیگر واژه‌های زبان دری، ابزار دست
دانشوران، شاعران، ادیبان زبان‌آور و توانا، دست‌مایه‌ای برای
بیان بهترین عقاید و نظرات فلسفی و حکمی، زیباترین و
ژرف‌ترین بیان ادبی و مستندترین سند تاریخی و در مجموع
سبب کارآیی و توانایی زبان این مرز و بوم شد.

زبان همان‌طور که به طور طبیعی در طی دوران در حال تغییر
و تحول است، در اثر ارتباط با فرهنگ‌ها و تمدن‌ها به روایی
عادی و معقول تأثیرپذیر است. این داد و ستد فرهنگی را در تمام
زبان‌های زنده دنیا می‌توان دید. ویژگی زبان زنده و پویا این
است که تأثیرپذیر باشد.

زبان فارسی نیز برای اینکه روی پای خود بایستد، رشد کند و
گسترش یابد، در را به روی خود نبست و در برخورد و
مجاورت، به اقتضای موقعیت فرهنگی، دینی، سیاسی،
اجتماعی و اقتصادی، تعدادی لغات و ترکیبات زبان عربی را وام
گرفت. این وام‌گیری یک طرفه نبود؛ واژه زبان فارسی نیز در
زبان عربی راه یافت و ابزاری برای بیان مفاهیم علمی و ادبی
شد؛ با این تفاوت که کفه ترازوی وام‌گیری زبان فارسی چربید.
نیاز و ضرورت، موقعیت زمان و مکان دست به دست هم داد و
بستری هموار برای ورود شماری از واژه‌های زبان عربی فراهم



سراچه آوا و رنگ، خاقانی‌شناسی، دکتر میر
جلال‌الدین کزازی، سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم
انسانی دانشگاه‌ها (سمت)، ۱۳۷۶.

جلیل: پرده، پوشش مهد و کجاوه. (برهان قاطع به کوشش دکتر محمد معین و نیز واژه نامک) هدف نهایی استاد طوس، احیا و ابقای زبان فارسی بود، اما از استعمال پاره‌ای لغت‌های متداول و دخیل سرباز نزد و در هر موضع که مناسب دید آنها را چون واژه‌های فارسی در اختیار گرفت. با آنکه در شعر سترگ و ماندگار فردوسی این واژه‌ها به نسبت اندک است، اما در جای جای آن، بی هیچ تنگ چشمی و سختگیری به چشم می‌آید. در سده‌های بعد، این وامگیری شتاب بیشتری یافت. لغت‌های دخیل در حد معقول و بایسته برای بیان مفاهیم علمی و ادبی جواز آمدن به زبان فارسی یافتند و فارسی‌گونه شدند. در حقیقت این سیر منطقی ورود واژه‌های دخیل، در زبان زنده و پویاست که توان زیستن و رشد را دارد.

از این که بگذریم در سده‌های میانی به نویسندگان و منشیان برمی‌خوریم که تظاهر به عربی‌دانی کردند و برای آنکه میزان فضل خود را در زبان عربی نشان دهند، به نثری متکلف و مصنوع، سرشار از لغات و ترکیبات شاذ، مغلق و مشکل عربی روی آوردند. در چنین نوشته‌هایی تنها روابط (حرف ربط و اضافه) فارسی بود. نثر ناهموار و بی تناسب آنان دیگر نه فارسی است و نه عربی. «دره نادره»^۳ نمونه بارز چنین نثری است. این گونه نوشته‌ها هیچگاه از دید نقادان ادب مهر تأیید نخورد و قبول عام نیافت.

آقای دکتر میر جلال‌الدین کزازی، کسروی‌وار به سره‌گویی و سره‌نویسی روی آورده‌اند. در این نوآوری و گزینش واژه، نام و اصطلاح جدید در برابر الفاظ و اصطلاحات معمول زبان فارسی، دو اصل مهم نادیده گرفته شده است:

۱. زبان در گردونه زمان چون انسان است. کارایی و استعداد ماندن واژه‌ها بستگی به مدت زیست آنها در چارچوبه زمان دارد. کاربرد واژه در زبان و تداول آن به کلمه زندگی می‌بخشد. با توجه به ماندن و پویایی واژه، دیگر سره و ناسره ندارد؛ هر واژه که «شناسنامه فارسی» گرفت و کاربرد داشت، فارسی است.

۲. زبان بر اصل فهمیدن و فهماندن استوار است. هنرمند

آورد. هر شاعر یا نویسنده به مقتضای عصری که می‌زیست، بی هیچ افزون‌خواهی از این جویبار آرام و بی شتاب بهره جست و برگنجینه‌ها راگان زبان فارسی افزود. شاعران نخستین همچون بزرگ‌ترین شاعری که بنیاد شعر فارسی را گذاشت «رودکی سمرقندی» از به کارگیری واژه‌های دخیل متداول ابایی نداشت. تا اینکه کار شعر و شاعری در اواسط قرن چهارم به شاعر پرورده گوی و چیره دست، استاد حکیم ابوالقاسم فردوسی واگذار شد.

حدود شصت هزار بیت شعر حماسی، اساطیری و تاریخی او علاوه بر آنکه نشانی از تمدن و پیشینه قوم ایرانی است، گویای کوشش این بزرگمرد در نگهداشت زبان فارسی است. فردوسی بنا به اقتضا، از گزینش پاره‌ای از واژه‌های دخیل و متداول، در فارسی روی گردان نبود:

سیاوش چو گفتار مهتر شنید
ز قربان کمان کییی برکشید
شاهنامه چ مسکو (۳-۸۸-۱۳۵۸)
قربان: کمان دان، جای کمان^۱

نشانی نهادند بر اسپریس
سیاوش نکرد ایچ باکس مکیس
شاهنامه چ مسکو (۳-۸۹-۱۳۶۸)

«مکیس: به کسرم، ممال مکاس، عربی است که به معنی «چانه زدن» استعمال شده است: شاید مراد شاعر این بوده است که سیاوش در باب جزئیات شرایط نشانه‌گیری، سختگیری نکرد و چیزی نگفت.»^۲

خندنگی دگر باره با چار پر
بینداخت از باد و بگشاد بر
نشانه دویاره به یک تاختن
مغر بک بکرد اندر انداختن

همان کتاب (۳-۸۹-۱۳۷۱)

مغر بک: سوراخ سوراخ

به زرین عماری و دیبا جلیل
برفتند با خواسته خیل خیل
همان کتاب (۳-۱۰۰-۱۵۳۳)

۱. واژه نامک، تألیف شادروان عبدالحسین نوشین، بنیاد فرهنگ.
۲. داستان سیاوش، تصحیح و توضیح مرحوم استاد مجتبی مینوی، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ص ۷۹، ب ۱۳۶۷.
۳. «دره نادره» تألیف میرزا مهدی خان استرآبادی، منشی نادرشاه افشار، تاریخ عصر نادری است که به زبان فارسی به نثری بسیار پیچیده و مصنوع و متکلف آکنده به لغات زبان عربی تحریر یافته است.

دیرباز، دست یازیدن، بیسازد، بر سر آن افتد، بسترد
(حذف کند از فعل ستردن) به زبان آورم، می سزیده اید، ریخت
(گونه، شکل) مانندگی، پندارینه، پالاد (اسب یدک)، گرزمان
(عرش، آسمان)....

کتاب سراچه آوا و رنگ (گزیده اشعار خاقانی) جنبه تحقیقی
صرف ندارد و برای دانشجو تهیه شده است. بنابراین باید در او
ایجاد علاقه و انگیزه کند؛ یار شاطر باشد و ذهنش را خسته
نکند.

خاقانی خود شاعری فحل است و زبان آور. پیچیدگی
سخنش، صلابت و صعوبت شعرش آدمی را کلافه می کند و از
دسترسی به پاره ای از مفاهیم شعریش باز می دارد. نثر کتاب
بیشتر سنگین و بیگانه به ذهن است. خواننده به جای دریافت
مفاهیم، گرفتار شکوهمندی، واژه گزینی و جمله پردازی
نویسنده است.

در ارزیابی شعر انوری و خاقانی آمده است:

چامه خاقانی، وارونه چامه انوری، که «سردی» است
بشکوه، گرمی گذازان است و در همان هنگام، در
شگرفی و شکوه چون کوه. هیمنه اش شگفت و کوبنده
است؛ اما هنگامه خیز نیز هست. رودی که چامه
خاقانی است، رودی است نازام و پر خروش، همواره
در جنبش و جوش. جهانی است که پیوسته نو می شود
و رنگ و زنگ و آهنگی دیگر سان می یابد. رود سخن
انوری، در خاموشی شکوهمند و سرد خویش،
می افسرد؛ اما رود سخن خاقانی، انگیزه و گداخته از
هنگامه و هیمنه همایون خود، به شیوه ای کیمیاگرانه و
جاودانه، همواره سان سیمایی دیگرگون به خویش در
می پذیرد و نگره و پیکره، نهاد و نهانی نویدید و نوآیین
می یابد.^۵

خواننده در سراسر کتاب در فراز و فرود چنین نثری که «لفظ»
این چنین مجال خودنمایی یافته، باید به مفهوم شعر خاقانی پی
برد.

در پایان کتاب «سراچه آوا و رنگ»، برگزیده کتاب شناسی
خاقانی آمده که در جای خود کار سنجیده و مفید است و خواننده
را در دستیابی به پژوهش های دیگران درباره این شاعر توانای

۴. «چامه» در فرهنگ معین، مطلق شعر و سرود و نغمه است. آنچه ترادف
قصیده آمده، چکامه (چگامه) می باشد.

۵. درآمد، ص ۱.

کسی است که مطالب و مسائل علمی و ادبی خود را به ساده ترین
و روان ترین وجه بیان کند تا همگان در حد توان و دانش خود از
آن بهره گیرند. اگر شاعر و ادیب و نویسنده توانست چنین
ارتباطی بین خود و خواننده برقرار کند، موفق است. مهم آن
است که کلام با همه پروردگی و روانی و تناسب در خدمت
مفاهیم و بیان علمی و ادبی باشد.

هنر بزرگ مرحومان استاد سعید نفیسی، استاد مجتبی
مینوی، دکتر پرویز خانلری در امر نویسندگی آن بود که لفظ
پرورده و پیراسته به گونه ای جایگزین می شد که به روشنی و
وضوح، مفهوم را می رساند. جمله ها ساده و صمیمی بود.
سلسله بحث هایی که آنان در زمینه نقد ادبی، زبان و
زبان شناسی، تاریخ ادبیات و دستور دارند، آن قدر روان و
گویاست که عموم درس خوانده ها می فهمند. هنرمندی آنان در
طرح و بسط مسائل ادبی، همراه نثری استادانه گواهی صادق بر
توانایی و توغل آنان است. در کتاب «سراچه آوا و رنگ» واژه ها
و اصطلاحات مشهور و شناخته شده به نام هایی نا آشنا و غریب
به ذهن تغییر یافته اند؛ از جمله: آغازینه به جای مطلع شعر؛
چامه^۴ به جای قصیده؛ چارانه به جای رباعی؛ در پیوسته =
مثنوی و بند؛ چامه = حبسیه؛ مصدر چهارتایی = رباعی؛
مانروی = وجه شبه؛ چشمزد = تلمیح....

برای شناسایی و جا افتادگی واژه ها و اصطلاحات جدید،
فرهنگ واژگانی در پایان کتاب آمده است و حدود شصت و
هشت نام فارسی گونه که بیشتر نا آشنا به ذهن و زبان است، جای
اصطلاحات آشنا و معروف را گرفته است.

به اعتبار ساخت ترکیبی لغت ها در زبان فارسی، نقش
واژه ها در سراسر کتاب چشم گیر است. گروهی از آنها بجا،
پرورده و پویا برگزیده شده اند:

جاه جوی، آرزو پرور، پُر آوازی، هم روزگار، سخن سالار،
مرگ سال (سال وفات)، مرگ جای گورگاه، یادکرد، باز نمود،
همگونی، فسانه گون....

دسته ای غیر مستعمل، کهنه و مهجور که جای واژه های
مصطلح را گرفته اند:

(سراچه آوا و رنگ، دکتر جلال الدین کزازی / ۳۱).

«حَسَّانُ ثَابِتٌ» (حَسَّانُ بن ثابت انصاری متوفی به حدود سال ۴۰ و به قولی ۵۰ یا ۵۴ در زمان خلافت معاویه) شاعر بزرگ مخضرم عرب. وی پس از ظهور اسلام به خدمت محمد (ص) پیوست و در دفاع از وی و هجو مشرکان و دشمنان او شعر گفت ...

سحبان وائل (متوفی به سال ۵۴ هـ. ق) خطیب عرب که در سخنوری مثل است ...

قفا: پس گردن، پس گردنی؛ قفا زدن: پس گردنی زدن. کنایه از راندن به خواری. دست نثر: (اضافه مجازی) (استعاره) از جهت آنکه قضا می زند و به خواری می راند.

معنی: حسد حَسَّان ثابت بر شعر من جگرش را می خورد. (مایه اندوه و کاستگی اوست)

و نثر من سحبان وائل را به خواری می راند.

(برگزیده اشعار خاقانی به کوشش دکتر ضیاء الدین سجادی، مجموعه سخن پارسی، ج ۳، ص ۱۲۴)

عقد نظامان سحر از من، ستاند واسطه

قَلْبَ ضَرَابَانَ شَعْرَازِ مَن، پذیرد کیمیا

سحر: استعاره است آشکار از سخن که گاه آن را «سحر

حلال» نیز خوانده اند. چنان می نماید که این استعاره از سخنی

از پیامبر مایه گرفته است و برآمده: «انَّ مِنَ الْبَيَانِ لَسِحْرًا» ... در

نظامان سحر، استعاره ای کنایی نهفته است: سحر با سخن،

نخست به گوهر مانند شده است، آنگاه گوهر که مانسته

(مشبه به) یا مستعار سترده آمده است و یکی از وابسته های آن که

نظام است به معنی سامانگر و به رشته کشنده در سخن آورده شده

است. عقد را نیز استعاره ای آشکار از چامه می توان دانست که

در آن، گوهرهای سخن چون گردن آویزی بلند و شاهوار به

رشته کشیده اند. سروده های خاقانی درشت ترین گوهر در این

گردن آویز است که دیگر گوهرها در دو سویی آن جای

گرفته اند. این درشت ترین گوهر، در پارسی «میانه» خوانده

می شود و در تازی «واسطه العقد». در ضربان شعر، استعاره

کنایی دیگر نهفته است: شعر نخست به سکه هایی مانند شده

است که می زنند؛ سپس سکه سترده آمد و به جای آن ضرباب به

معنی سکه زن در سخن آورده شده است: خاقانی کیمیاگری

است که با سخن ناب خویش گفته های دیگران را که

۶. عمده تالیفات و پژوهش های مرحوم دکتر سید ضیاء الدین سجادی جز

این مورد، درگزیده کتاب شناسی آمده است.

اواخر قرن ششم یاری می دهد.

چون گزیده کتاب شناسی است، از همه کارهایی که پژوهشگران درباره خاقانی کرده اند، سخن نگفته؛ از جمله گزیده اشعار خاقانی به انتخاب و شرح و توضیح شادروان مرحوم سید ضیاء الدین سجادی^۶. دانشوری که عمر بر سر کار «خاقانی» گذاشت. نخستین چاپ منقح و مصحح دیوان خاقانی به کوشش اوست و در خاقانی شناسی فضل تقدم با او. مقایسه ای اجمالی از این دو گزیده (گزیده دکتر خرازی و گزیده دکتر ضیاء الدین سجادی) شده است که شرح و توضیح چند بیت از این دو کتاب به عنوان نمونه می آید:

گفتی است که از دوازده قصیده آوا و رنگ، پنج قصیده با

گزیده مرحوم دکتر سجادی مشترک است:

چشمه و دریا/ ۲۸، کُنْج رنج/ ۶۴، ارمغان شگرف/ ۹۷،

ایوان اندرز/ ۱۳۶، بزم بی خویشنی/ ۱۴۹.

۱. قصیده «چشمه و دریا»/ ۲۸ به مطلع:

نیست اقلیم سخن را بهتر از من پادشا

در جهان، ملک سخن گفتن مسلم شد مرا

رشک نظم من خورَد حَسَّان ثابت را جگر

دست نثر من زند سَحْبَانَ وائِل را قفا

حَسَّان ثابت از سخنوران نامبردار صدر اسلام و از ستایندگان

پیامبر است. خاقانی که به ستایشگری پیامبر می نازد، از این

سخنور فراوان یاد کرده است و خویشتن را با او سنجیده است.

او در تحفة العراقرین بر آن است که عم دانشور و فرزانه وی،

کافی الدین عمر عثمان، او را «حَسَّان عجم» نامیده است:

چون دید که در سخن تمام

حَسَّان عجم نهاد نامم

سَحْبَانَ وائِل: سحبان از تیره و قبیله وائل نیز از زبان آوران

تازی بوده است که در شیوا سخنی بدو داستان می زده اند.

جگر خوردن، استعاره ای آشکار می تواند بود از رنج و درد بسیار

را برتافتن. قفا زدن کنایه است از راندن و خوار داشتن. در

«دست نثر» استعاره ای کنایی نهفته است. رشک در لخت

نخستین، با اسناد به سبب، نهاد هنری جمله آورده شده است،

به جای حَسَّان ثابت که نهاد راستین است.

رفته زین سولاشه ای در زیر و زآن سویین کنون

کابلق گیتی جنیبت در عنان آورده ام

لاشه: به استعاره آشکار، از ستور ناتوان و از کار افتاده به کار برده شده است. لاشه یا ستور وامانده، از دیگر سوی استعاره ای آشکار از تن خاقانی است. ابلق گیتی: تشبیه رساست: گیتی، به پاس دورنگی روز و شبش، به ستوری «پسه» و دورنگ مانند آمده است که خاقانی در بازگشت از سفر مکه آن را چونان «پالاد» و اسب یدک در عنان آورده است. (سراچه آوا و رنگ، ۱۰۵)

«ابلق» پسه، دورنگ، سیاه و سفید، اسب سیاه و سفید. همچنین کنایه از شب و روز. «ابلق گیتی» اینجا مقصود همان ماه و خورشید است که یکی به شب و دیگری به روز می تابند. «جنیبت» (از جنیب و جنیبه عربی)، یدک، اسب کتل.

معنی: از این سوی در حالی که لاشه و خرننگی در زیر ران داشته ام رفته ام و از آن سو ابلق گیتی (ماه و خورشید) را به جنیبت (یدک) همراه آورده ام.

(گزیده خاقانی، دکتر سید ضیاءالدین سجادی، ۲۴۸)

برای پرهیز از اطالة سخن به این نمونه ها بسنده شد. در گزیده دکتر کزازی دایره شرح و بسط بیت ها و توضیح کلمه و ترکیب ها و آرایه های ادبی گسترده تر و بنا به گفته خودشان: «در گزارش بیت ها، زمینه ها و دانش های گوناگون چون واژه شناسی، ریشه شناسی، زبان شناسی، سنجشی، باور شناسی، نماد شناسی، سبک شناسی و زیباشناسی که در گزارش متن های گرانگ هنری و ادبی از آنها گزیری نیست، به کار گرفته شده است، تا دانشجوی ادب آموز آشنایی با آنها را بیازد و بر آن افتد که دست به آموختن این دانش ها بیازد. ۷» با توجه به توضیحات ایشان، بیشتر به جمع بندی مفهوم شعر؛ یعنی به دست دادن معنی شعر که رکن مهم شرح و تفسیر آن است مشخصاً آن طور که باید عنایت نشده است.

دکتر سید ضیاءالدین سجادی در گزیده خود، وزن عروضی هر قصیده را در ابتدای توضیح آن شناسانده و در شرح و تفسیر ابیات بیشتر ایجاز و اختصار غیر مخمل را مفید تشخیص داده است. آنچه در خور یادآوری است اینکه در توضیح ابیات، هدف، تفهیم مفاهیم شعری است که با ساده و پیراسته کردن آن، شدنی است.

سکه هایی اند ناسره از ناسرگی می پیراید.

(سراچه آوا و رنگ، ص ۳۱-۳۲)

«عقد» گردنبند. «نظام» به رشته کشنده. «واسطه» (واسطه العقد) دانه درشت میان گردبند، کنایه از بیشترین جلوه و درخشندگی و ارزش. «قلب» ناسره، سکه قلبی. «ضراب» سکه زن، ضرب کننده پول. «کیما» (ص ۱، ص ۱۱). «نظامان سحر» کنایه است از سخن پردازان و «ضرابان شعر» کنایه از شاعران.

معنی: گردنبند به رشته کشان سحر سخن، دانه درشت خود را از من می گیرد و سکه ناسره سکه سازان شعر از من کمال و خلوص می پذیرد.

(گزیده اشعار خاقانی، دکتر ضیاءالدین سجادی، ص ۱۲۵)

۲. کنج رنج، ص ۶۴ به مطلع:

راحت از راه دل چنان برخاست

که دل اکنون ز بند جان برخاست

تن چو تار قز و بریشم وار

ناله زین تار ناتوان برخاست

تن، با تشبیه ساده و مجمل به تار قز مانند شده است. قز یا گز یا غز به معنی ابریشم است.

تار ناتوان نیز که تن نزار و نالان خاقانی است، با تشبیه آشکار، به ابریشم مانند آمده است.

ابریشم با مجاز عام و خاص، یا کل و جزء در معنی سیم ساز به کار رفته است: در گذشته، سیم ساز را از ابریشم تافته نیز می ساخته اند. تار با وار جناس یکسویه در آغاز می سازد و در گونه ای از ساز، با بریشم و ناله ایهام تناسب.

(سراچه آوا و رنگ، دکتر میر جلال الدین کزازی، ۷۰).

قز (معرب کز = کچ) پیله، ابریشم.

معنی: تن من مانند تار ابریشم باریک و لاغر است و از این تار ناتوان ناله برمی آید، همچنانکه از زه و تار ابریشمین برمی آید. در این جا به تارهای ابریشمین ساز نیز نظر دارد.

(گزیده اشعار خاقانی، دکتر سید ضیاءالدین سجادی،

۱۸۴)

ارمغان شگرف، ص ۹۷ به مطلع:

صبح وارم کافتایی در نهان آورده ام

آفتا و بیم کز دم عیسی نشان آورده ام